



# نامها و قصه های فلکلوریک کابل

نوشته کریم پوپل

## ده افغانان

شهر کابل محوطه بود که بطرف شمالش دریای کابل جنوبش بالاحصار شرقش چمن حضوری و غربش کوه شیر دروازه بود. از آن دور تر یعنی نوآباد، دهمزنگ، ده افغانان، شهر آرا، ده کیپک، چهاردهی و غیره به نام دهات یاد می گردید. در زمان امیر عبدالرحمن خان شخص بنام حبیب اله از مردمان کوچی متهم به قتل خواهر خود میشود. عبدالرحمن خان و محاکمه وقت این شخص را برای مدت 25 سال حبس می نماید. حبیب اله پسر یک یکی از خوانین کوچی بود. پس از محاکمه حبیب اله تمامی خانواده حبیب اله بخاطر خبر گیری ونان دادن حبیب اله در ده افغانان مسکن گزین میشوند. این گروپ کوچی مالدار بودند آنها برای مردم کابل شیر پنیر گاو وگوسفند تربیه مینمودند. بدین لحاظ مردم کابل این ده را به نام ده افغانان گذاشتند.

## جوی شیر

به احتمال قوی جوی شیر در زمان یکی از این دو شخص حفر گردیده است. چندرا گپتا موری پدر اشوکا (250 ق م)، ویا ظهیرالدین محمد بابر مغول 899 هجری شمسی. زیرا در هر دو دوره تعداد زیاد هندو ها در کابل زندگانی داشتند. جوی شیر یکی از بزرگترین و طویل ترین جوی کابل بود. درین جوی اهل هندو مطابق به رسم خود شیر می ریختند. در زمان چندرا گپتا هنوز بودیزم در کابل مروج نگردیده بود هندویزم پا برجا بود. در آنزمان هندوان کابل را به نام بهشت یاد می نمودند زیرا کابل سرمنشع سه دریا بود. بدین لحاظ هندوان بزرگترین معبد خود را بنام آسمانی در کنار جوی شیر اعمار نموده بودند.

بابر شاه در حصه اعمار جوی ها و باغها خیلی تلاش نمود. زمانیکه بابر به کابل حمله مینماید تصادفاً در همان روز در کابل یک زلزله شدید رخ میدهد. مردم کابل به عوض جنگ در جستجو مردگان خود میشوند. بابر زمانیکه مردم را بااشک میبیند با مردم کابل همدردی می کند. او و سربازانش در اعمار کابل کوشش زیاد نمودند. پس از آن بابر در دل مردم جای گرفت. سپس بابر، مادرش در شهر کابل بنا های اعمار نمودند. پس از اینکه بابر پایتخت را از کابل به آگره انتقال داد. شهر دار کابل شخص بنام علیمردان خان کار اعمار شهر را پیش می برد و علیمردان خود نیز باغی را بنام علی مردان اعمار نمود که نام آن تا اکنون زنده است.

## سرای شهزاده

بسیاری دوستان 30-50 سال در کابل زندگی می نمایند ولی در مورد سرای شهزاده شاید چیزی ندانند. سرای شهزاده (سرای سنگ ماشه) اولین مارکیت سیاه تبادل اسعار است که در سال 1935 توسط شهزاده

عبدالعزيز نواسه هفت پشت احمدشاه بابا به بنياد گذاشته شد. عبدالعزيز در سال 1314 زمين اين سراي را به مبلغ 700 هزار افغاني از دولت خريد. در آن زمان هاشم خان كاكاي ظاهرشاه صدراعظم وقت بود. شهزاده عزيز داراي شش پسر بود. پس از وفات شهزاده عبدالعزيز تيمورشاه احمدشاه و بابر شاه در سراي مذكور سهيم بودند. اكنون بابرشاه ابتكار عمل را بدست دارد. بلاثر جنگهاي تنظيمي اين سراي تا اكنون سه بار چور و يكبار پس از چور سوخته است. تنظيم كه مسوليت امنيت اين تعمير را از سال 1992-1995 داشت شوراي نظار بوده است. در طول سالهاي جنگ 20 صراف كشته و سرمايه 200 صرافي سرقت شده است. پولهاي سرقت شده توسط افراد مسلح در اثنای انتقال پول، يا ربودن صراف، داخل شدن به دكان و يا خانه صراف صورت گرفته است. اين سراي در اقتصاد و سرنوشت كشور رول ارنده را بازي نموده است. پس از سال 2002 بانك مركزي افغانستان، بانك جهاني و صندوق وجهي با اين سراي همكاري اقتصادي داشته در استناد تبادل اسعار كمك بشر دوستانه خود را انجام داده اند، قبلاً در هفته 50-60 ميلون دالر را به اين بازار عرضه ميداشت. فعلاً تا حدود تقليل يافته است. بالا تر اين كمك نرخ اسعار در طول ده سال وضعيت نسبتاً ثابت را داشته است. قابل ياد آوري ميدانم در سال جاري مبلغ 119 ميليارد افغاني در دوران است در حاليكه سالهاي گذشته 90 ميليارد افغاني در گردش بوده است. كه 25 فيصد افزايش را نشان مي دهد. علت آن کاهش دالردر بازار و افزايش قيمت اجناس ميباشد.

## كارته سخي

در زمان سلطنت احمدشاه بابا پادشاه بخارا مردم شمال را عليه حكومت ابدالي تحريك مي نمود. پس از اينكه قشون احمدشاه بابا بلخ را تصرف نمود شاه ولي خان باميزائي را به بدخشان فرستاد. شاه ولي خان صدراعظم خرقة مبارك را از بدخشان به مزار واز مزار شريف بكابل و قندهار انتقال داد. در محل كه زيارت سخي كابل قرار دارد. قشون احمدشاه بابا براي چند شب استراحت نمودند. خرقة مبارك را در بالاي سنگي گذاشتند كه فعلاً در بين خود يك چاك دارد. در همين شب يكي از درباريان احمدشاه بابا فوت نمود كه از اهل تشيع بود. احمدشاه بابا اين شخص را در همين جا دفن نمود. چون مردم شهر سخت مذهبي بودند محل كه خرقة گذاشته شده بود آنرا زيارت شمردند و در آنجا مسجد اعمار نمودند. از اينكه شخص فوت شده يكي از بزرگان اهل تشيع بود ساير متقدين اين مذهب نيز مردگان خود را در همين محل دفن نمودند. امروز زيارت سخي يكي از مهمترين محله مذهبي تاريخي و تفريحي مردم كابل گرديده است.

## شهادي صالحين

در سال 32 هـ ش لشكر اسلام از دو سمت بكابل حمله نمودند از راه دهمزنگ و از بالاي كوه شيردروازه لشكر اسلام كه از راه دهمزنگ حمله نمودند توانستند ديوار را شكاف و داخل كابل شوند ولي لشكر كه از راه كوه خواجه سفا يا شيردروازه حمله نمودند همه كشته شدند. واين شهيدان در همين محل دفن شدند كه بنام شهادي صالحين ياد مي گردد.

## عاشقان عارفان

ريارتگاه خاص مردم كابل است كه در آن جا غرض مراد خود ميروند. در محل عاشقان و عارفان متنفذين، ادبا، شاعران، دانشمندان، شهزادگان و عاشقان قديم كابل مدفون گرديده است. اين محل به همين معني نام گرفته است. مردم كابل هميشه با كلتور بوده به بزرگان دين و علم كه افغاني بوده اند احترام داشته و به كساتيكي در زندگاني نزديك به خداوند بودند بصفت زيارت قبول نموده اند. ولي هستند كساتي تا كه مرده عربي نباشد آنرا زيارت قبول نمي نمايد.

## کوچه اندرابی

نام یک فامیل بزرگ است که از اندراب بکابل می آیند و در محوطه کنار دریای کابل بودباش را آغاز نمودند. بدین لحاظ مردم کابل آنها را اندرابی می گفتند. این مردم تجارت حیوانات را می نمودند. حیوانات را از ولایات بکابل آورده می فروختند. آنها در همین محل سرای را اعمار نمودند که در آن سرپرستی حیوانات را مینمودند پس از آن آهسته آهسته توسعه یافت. در زمان نادرشاه در دو طرف اندرابی سرک سازی نمودند و تعمیرات ساخته شد.

## گذر سردار جهان خان

سنگ تهاداب این کوچه را سردار جهان خان پوپلزای سپهسالار احمدشاه بابا گذاشته است. سردار محمد جهانخان زمانی به سمت حکمران پنجاب مقرر شد. در شورش سکها وی دوباره بطرف وطن عودت نمود در همین زمان خانه در کابل بنا می نماید. زمانی که تیمورشاه پادشاه میشود پس از مدتی او را از وظیفه سبکدوش نموده در دشتهای فراه تبعید می سازد. در زمان عبدالرحمن خان یکی از اولاده او بنام مهندس برگیت عبدالغیاث خان قومندان قوای کار حربی مقرر میشود. برگیت عبدالغیاث در توسعه کوچه زحمات می کشد. او مکتب را غرض تربیه اولادهای خود بنام مکتب ابتدایه سردارجهان خان تاسیس می نماید. برگیت عبدالغیاث راه شبر را به 40000 طلا اشرفی و نقره نیکلای اعمار می نماید. و در زمان امان اله خان سرک غازه و پغمان را اعمار می نماید. پسر برگیت عبدالغیاث فرقه مشر عبدالطیف خان پوپل (مشهور به عبدالطیف کمیدان) هم صنفی امان اله خان بود. امان اله خان در زمان سلطنت خود عبدالطیف خان را منحیث لوی درستیز مقرر نمود. عبدالطیف خان یک گروپ از پوپلزایان را از قندهار به این گذر ناقل ساخته همه را به بصفت افسر گارد شاهی مقرر نمود. که مردم آنها را بنام شاهی یاد مینمودند. الی سال 1342 همه پوپلزای درین کوچه زندگی مینمودند. پس از 1342 هرکس به هرطرف کابل پراکنده شدند. امروز فقد یک فامیل بنام خلیل اله پسر کرنیل آصف باقی مانده است. مردم این کوچه قصه های دارند که دو آنرا بشمادر قلم مینویسم.



برگیت عبدالغیاث مهندس موسس سرک راه شبر ، غازه پغمان، مکتب سردار جهان خان کابل

## حمام سوته پایها

در گذر سردارجهان حمام ژولیده وجود دارد که عمرش از 100 سال بیشتر است. ولی از روز اول الی امروز در یک لوحه کج نوشته شده است « حمام عصری ». بعضی از مردم این حمام را بنام چقرک نیز می گویند. قبلاً این حمام مانند سینما در هفته یک روز زنانه میشد. بیاد دارم زمانی که مادران اطفال خود را به حمام میبرد یک شب قبل اولادها را واسیلین چرب میکردند تا چرکهای شان نرم شود. اطفال قبل از کیسه حق استعمال صابون را نداشتند زیرا چرک سوخته میشدند. مادران در شستن اولاد سوم و چهارم بنسبت ذیقی هوا خسته شده پسران باقی را بالت وکوب شستشو می نمودند. بهترین شادی اطفال حمام رفتن با پدر بود زیرا پدر اذیت نمیکرد و در آخر لبلبو می خرید.

روز از روزها مردی در تاریکی شب به حمام میرود . داخل حمام میشود زمانیکه بالای خود آب می باشد متوجه میشود که پاهای کسانیکه نزدیک دیگ است مانند پای عادی نبوده بلکه گیرد و دبل است. مرد بتشویش میشود دوباره در جای که اشیای خود را مانده است می آید به مرد که درکنارش نشسته آهسته میگوید برادر در نزدیک دیگ پاهای مردان مانند سوته واری بود. مرد پای خود را بیرون می کشد میگوید بنظر شما همینطور. مرد یکقد میپرد میبیند که پای این شخص هم مانند دیگران است. به عجله بیرون برآمده خواست لباس های خود را بپوشد. کسیکه لنگ خشک می دهد آمد که لنگ بدهد مرد به لنگ ده گفت برادر در داخل حمام تمام کسانیکه جان خود را میشویند پایشان سوته واری است. نفر لنگ ده پای خود را بیرون می کشد میگوید همینطور . مرد بلرزه میشود به عجله لباس خود را میپوشد بطرف دخل می رود به کسیکه کنار دخل نشسته میگوید برادر این حمام شما بی سر واری است تما کسانیکه در حمام هستند پاهای شان سوته واری است. درین زمان حمامی پای خود را بیرون می کشد میگوید همینطور. مرد دیگر جای شک برایش باقی نمی ماند به عجله بیرون می آید دوان دوان طرف خانه در حرکت میشود. در نزدیکی حمام چند مرد را می بیند که میخوانند حمام روند می ایستد و برای آنها میگوید که برادر در این حمام آدمهای عجیب را دیدم که پاهای شان مانند سوته بود. درین وقت یکی از مردان پیش میشود پای خود را از بوت می کشد میگوید همینطور مرد موهای سرش می خیزد می بیند که پای اینها هم سوته واری است. او دیگر از همه خوف نموده به عجله خود را به خانه می رساند تب شدید سراپا بدن او را می گیرد . فردا توخال می کشد. او تا دو ماه در بستر مریضی بود. پس از دو ماه شفا می یابد و قصه را به همه م یکنند



## میمون عبدالوهاب

عبدالوهاب در یکی از ادارات کار می کرد شخص صادق بود. دولت وقت او را به صفت ولسوال نورستان مقرر نمود. پس از چند سال دوباره در گذر سردارجهانخان به خانه خود آمد و وظیفه گرفت. یگانه تحفه که از نورستان با خود آورده بود چوپه شادی بود. این چوپه شادی برای اطفال کوچکی ها در روزهای اول جالب بود. اطفال چوپه را اذیت می نمودند. زمانی که این چوپه کلان شد یک قوغ آتش گردید. کار این شادی فقد خرابی بود. عبدالوهاب برای این شادی قفس خرید و گاهگاهی او را که زیاد خرابی می کرد به قفس می انداخت. شادی شروع کرد به خراب کردن خانه همسایه ها؛ هرکس که کالا میشتست بالای کالا یک پهره دار مقرر مینمود. زیرا اولین خرابی شادی پاره کردن وچتل کردن لباس ها بود که در تناب اویزان میبود. کار دیگر این شادی طوری بود که مال یک خانه را به خانه دیگر می انداخت بردن آفتابه لباس صابون کاسه ستل بوت خمیر و غیره اشیای خورد را از یک خانه به خانه دیگر می انداخت. جالبترین قصه که سراسر کابل پیچید برای شما قصه می کنم. در گذر سردار جهان خان شخص بود که بنام کرنیل آصف خان پوپل یاد می گردید. او یک افسر متقاعد بود. آصف خان پولهای که در تمام عمر جمع نموده بود به هزار افغانیگی تبدیل نموده بود. گاهگاهی پول های خود را آفتاب می داد. روز از روزها آصف خان به بام میروند گلیم را با بالشت در بام میبرد. پولهای خود را در روی گلیم فرش می کند تا آفتاب ببیند. چون آفتاب ماه میزان مزه دار بود آصف خان بخواب میروند. در همین موقع شادی ازین بام می گذرد متوجه میشود که چیزی برای خراب کردن وجود دارد. شادی نزدیک آصف خان میشود می بیند که آصف خان خواب است. سپس می نشیند و هزاری ها را پاره پاره می کند و یک دانه را هم سالم نمی ماند. در پاره کردن آخرین هزاری آصف خان از خواب بیدار میشود. شما خود تصور کنید که بالای چنین مرد چه واقعه رخ می دهد. آصف خان چیغ می زند و فریاد می کشد میگوید بکشید این شادی، او را برای من بیاورید که توت توت کنمش فریاد ها بلند میشود گاهی عبدالوهاب دعو می خورد و گاهی دوا می بد. همه مردم کوچه جمع میشوند و جالبترین چیز را در طول عمر خود می بینند. قصه کوتاه! خرابی شادی از خانه ها به کوچه ها می کشد. مردم همه در صدد کشتن شادی میشوند ولی گرفتن و کشتن شادی چالاک و شوخ کار آسان نبود. شادی خانه عبدالوهاب را نیز ترک میگوید. تمام کوچه ها و خانه ها خانه او میشود. در بالای هر خانه که می آمد اطفال و زنان او را با سنگ می زدند. تا آنکه یک فامیل از مردم جاجی دریکی از کوچه ها تفنگ داشت و آنها با تفنگ شادی را کشتن. کشتن شادی به سرعت در کوچه ها پیچید و همه نفس راحت کشیدن هرکس که جاجی را میدید سلام می انداخت سپس خیر ببینی میگفت. زنان و اطفال خوش بودند که از جنجال پهره داری خلاص شدند.

